

## مقام انسان

شنوندگان گرامی،

حضرت بهاء الله در یکی از الواح چنین می فرماید: «مقصود از کتاب های آسمانی و آیات الهی، آن که مردمان به راستی و دانایی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شوند. هر امری که قلب را راحت نماید، و بر بزرگی انسان بیافزاید و ناس را راضی دارد، مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است، اگر به انسانیت مزین، والا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده می شود. بگو ای دوستان، امروز را غنیمت شمیرید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمایید. از حق می طلبم جمیع را به طراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید».

دوستان عزیز، این که می گویند و می گوئیم که انسان اشرف مخلوقات است، باید ببینیم که شرافت او در چیست. شکی نیست که در برتری جسمانی او نیست، زیرا در خلقت ملاحظه می کنیم که حیوانات از لحاظ نیروهای جسمانی و غرایز طبیعی بسیار نیرومندتر و برتر از انسانند. هیچ انسانی به سرعت اسبی یا پلنگی یا هزاران جانور دیگر نمی دود و نمی تواند مسافتی را که آنها می پیمایند، طی نماید، هیچ انسانی شامه اش به تیزی شامه ی سگی نیست. دیده و شنیده اید، سگ ها را چنین تربیت می کنند که اگر مستی مواد منفجره در جعبه ای و آن

جعبه را در صندوقی و آن صندوق را زیر خرواری از خاک پنهان کنند، سگ با شامه‌ی تیز خود آن را در دقیقه‌ای پیدا می‌کند. کبوترها یا اردک‌ها اگر در جنگل ابنوهی یا در دیار غریبی برده شوند، بی مدد قطب نما راه منزل خود را می‌یابند و حتی بعضی از ماهیان دریا، بعد از چند سال سفر که در اقیانوس گشته و هزاران هزار فرسنگ سفر کرده‌اند، در وقت مقرر، درست به همان نقطه‌ای که خود در آن پرورش یافته و از تخم بیرون آمده‌اند، باز می‌گردند و تخم می‌گذارند. به همین منوال بینائی حیوانات و حس لامسه و تشخیص و ذائقه‌ی حیوانات را که با انسان بسنجیم، معلوم می‌شود که حواس انسان بسیار از حواس حیوانات ناتوان‌تر پایین‌تر است.

پس آن چه ما را از حیوان ممتاز می‌دارد، جسم ما نیست، حقیقت انسانی ما در روح انسانی ماست که در ما دمیده شده و از تجلیاتش عقل و خرد انسانی است که ما را بر طبیعت غالب می‌کند، بی‌پر و بال به پرواز می‌کشاند، برق جهنده‌ای را در شیشه‌ای و صوت و صدا را در نواری یا صفحه‌ای حبس می‌کند و در آنی از خاور به باختر مخابره می‌نماید. به اکتشاف حقایق اشیاء می‌پردازد. قوانین طبیعت را که به حکم تقدیر تکوین یافته، کشف می‌کند، تغییر می‌دهد و به نفع خود به کار می‌برد.

اما شنوندگان گرامی، درست است که علم و دانشی که از راه عقل و خرد انسانی پدید آمده، ما را بر طبیعت مسلط می‌کند و بر حیوانات و نباتات تفوق می‌بخشد. اما این امتیازی است ظاهری و به خودی خود سبب شرافت و کرامت انسان نیست، بلکه این نیروها از سلطه‌ی روح انسانی که پدیده‌ای است الهی،

بیرون می‌آید و اگر از آن محروم گردد، همین اکتشافات و اختراعات که برای راحت تن و زندگی پرتلاش و پر آشوب ما لازم است، برعکس نتیجه می‌بخشد، به حدی که ما را از حیوان پست‌تر می‌سازد.

یک نظر سطحی به تاریخ معاصر، این نکته را ثابت می‌کند، زیرا دیده‌ایم که اقوامی که به اصطلاح از دیگران متمدن‌تر و مرفقی‌تر و از حیث صنایع و علوم پیشرفته‌تر بوده‌اند، به فجایعی مبادرت ورزیده‌اند و کارهایی را مرتکب شده‌اند که در هیچ حیوانی دیده نمی‌شود. این است که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: «حیوان قوای مخصوصه دارد، مثل بصر، سمع، ذوق، شمع، لمس. انسان هم این قوا را دارد، ولی حیوان نفس ناطقه ندارد. این نفس ناطقه واسطه است میان روح انسانی و جسم. این نفس ناطقه، کاشف اسرار کائنات است، ولی اگر از روح مدد گیرد و از روح استفاضه کند، والا اگر مدد از روح به نفس نرسد، آن هم مثل سایر حیوانات است، چه مغلوب شهوات است. این است که ملاحظه می‌شود، بعضی بشر به صفت بقر هستند. حیوان ابداً از حیوان امتیاز ندارد. اما اگر این نفس از عالم روح استفاضه کند، آن وقت انسانیت او آشکار می‌شود.

پس معلوم شد، نفس دو جنبه دارد، یک جنبه‌ی جسمانی و یک جنبه‌ی روحانی. اگر جنبه‌ی حیوانی غالب بر نفس شود، از حیوان پست‌تر است. این است که در عالم بشر نفوسی می‌بینم که از حیوان درنده‌ترند، از حیوان ظالم‌ترند، از حیوان بدخوترند، از حیوان رذیل‌ترند. سبب اذیت بشرند، سبب نکبت عالم انسانی‌اند، مرکز ظلماتند. و اگر جنبه‌ی روحانی غلبه بر نفس کند،

نفس قدسیه شود، ملکوتیه شود، سماویه شود، ربانیه شود، جمیع فضائل ملاً اعلی در او طلوع کند».

شنوندگان گرامی، آن امانت الهی که در ما به ودیعت نهاده‌اند، همین فضائل و کمالات است، همین روحانیت است، همین احساس مسئولیت است که به مدد روح انسانی که عقل و خرد از تجلیات اوست، در انسان ظاهر می‌شود. اگر در این امانت خیانت کنیم، دیگر به قول سعدی شیرازی: «نشاید که نامت نهند آدمی». اگر تشریف شریف انسانیت را از هیکل خویش فرومی‌اندازیم و از حیوان پست‌تر می‌شویم، زیرا آن قوای عالیه را که از روح الهی صدور یافته است، در راه شرّ مصرف می‌کنیم و ضررهایی می‌رسانیم که در توانایی هیچ حیوانی نیست.

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

ملاحظه فرمایید، در نزد حیوان خوب و بدی نیست، زیرا از نفس ناطفه محروم است. حیوان، گناهی مرتکب نمی‌شود، زیرا اسیر طبیعت است و در عالم طبیعت گناهکاری معنایی ندارد. در کنار سایر انواع و اجناس حیوانات دیگر زیست می‌کند. چند روزی یک بار برای حفظ نفس و بقای نوع خویش حیوانی را شکار می‌کند و دیگر تا گرسنه نشود، کاری به کار دیگران ندارد.

اما این انسان است که به واسطه‌ی غلبه‌ی طمع و حسد و در پی برتری و فرمانروایی بر دیگران، نه یک، نه صد، هزارها مردم بیگناه از هموعان خویش را نابود می‌کند و با یک بمب شهری را ویران می‌کند و اثری از حیات در آنجا

باقی نمی‌گذارد و در جنگ‌ها مادران را در غم فرزندانشان جوان که در میدان قربان شده‌اند، داغدار می‌نماید. به قول نعیم اصفهانی:

هیچ درنده جنس خود ندرد      ما چرا جنس خویشتن بدریم

حیوان راهنمایش غرایز اوست، یعنی هرچه غریزه‌اش حکم نماید، به موجب آن رفتار می‌کند. معلم و رهبری نمی‌خواهد. عنکبوت که به آن ظرافت تار زیبای خود را می‌تند، برحسب غریزه‌ی خدادادی، چنان هنری نمایان می‌سازد. بچه‌ی عنکبوت نیز این کار حیرت‌انگیز را از کسی نمی‌آموزد، معلمی نمی‌خواهد.

اما در عالم انسان چنین نیست. نفس ناطقه و عقل و خرد نهفته در ماست که ما را در جهان آفرینش برگزیده می‌سازد و به ما اختیار می‌بخشد و به تشخیص خیر و شر قادر می‌کند و ما را با نردبان دانش و بینش به بام سعادت بالا می‌برد.

اما به کاربردن این قوه‌ی تشخیص، مربی می‌خواهد. مادر اگر به کودک خویش نگوید که نظافت خوب است، بی‌ادبی بد است، کودک بیچاره از کجا یاد بگیرد. این مسائل که بر اساس خیر و شر و گناه و ثواب در عالم انسان تنظیم شده، غریزی انسان نیست. اکتسابی است، یعنی آموزنده‌ای باید باشد که ما را تربیت نماید.

آفریننده‌ی مهربان ما که به ما قوه‌ی اختیار بخشیده، نیز ما را به خود وانگذاشته است. در هر عصر و زمان دست ما را گرفته و راهنمایی برای ما

فرستاده و می‌فرستد. در عالم اسلام از یک صد و بیست هزار پیغمبر سخن می‌گویند. مقصود از این عبارت این است که در میان هر قوم و در میان اقوام پراکنده و جدا مانده و بی‌خبر از یکدیگر، مربی و معلمی وجود داشته است که به الهام الهی مردم حول و حوش خویش را تربیت کند. نام این نفوس معلوم نیست. اقوام با هم ارتباطی نداشتند. یکدیگر را نمی‌شناختند و مرتبه‌ی ترقی بشر در هزاران سال پیش چنان بود که امکان ضبط و ربط هیچ چیزی را نمی‌داد، تا چه رسد به وقایع تاریخی.

اما مجموعه‌ی تربیت این معلمین و مربیان الهام گرفته و نامعلوم، تمدن بشری را خشت خشت برهم نهاده که سوابقش تقریباً از پنج هزار سال پیش مکشوف و موجود است. به تدریج معلمان ملهم ناشناخته به پیامبران الهی که منزل گاه وحی الهی‌اند، ترقی یافتند و در ظل تربیت آن نفوس مقدسه، تمدن بشری صورت دیگر گرفت و اشرفیت و امتیاز انسان در عالم وجود معلوم گردید.

انسان در عالم وجود، جامع جمیع خواص موجود است. همه‌ی کیفیات موجودات را در بردارد. جسم است، از این جهت حائز کمالات جمادی است. نموّ دارد، از این روی چون نباتات است، حس و حرکت دارد و در این مورد با حیوانات شریک است. اما علاوه بر آنها قوه‌ی عقلیه دارد که در سایر کائنات نیست و همین است که او را از دیگر موجودات ممتاز می‌کند و نیز به او مسئولیت عظیمی می‌بخشد، تا آن موهبت الهی را محفوظ دارد و در مقام خودش به کار برد.

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات در این باره چنین می‌فرماید: «چون در کائنات به بصر بصیرت نظر کنیم، ملاحظه شود که محصور در سه قسم است، یعنی کلیاتش یا جماد است، یا نبات است، یا حیوان. سه جنس است و هر جنسی انواع دارد. انسان نوع ممتاز است، زیرا دارنده‌ی کمالات جمیع اجناس است، یعنی جسم است و نامی است و حساس است. با وجود کمال جمادی و نباتی و حیوانی، کمال مخصوصی دارد که کائنات سایر محروم از آنند و آن کمالات عقلیه است. پس اشرف موجودات، انسان است. انسان در نهایت رتبه‌ی جسمانیات است و بدایت روحانیات، یعنی نهایت نقص است و بدایت کمالات، در نهایت رتبه‌ی ظلمت است و در بدایت نورانیت. این است که گفته‌اند که مقام انسان، نهایت شب است و بدایت روز. یعنی جامع روابط نقص است و حایز مراتب کمال. جنبه‌ی حیوانیت دارد و جنبه‌ی ملکیت و مقصود از مربی این است که نفوس بشریه را تربیت بکند، تا جنبه‌ی ملکیت بر جنبه‌ی حیوانیت غالب شود. پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است، بر قوای شیطانیه که عین نقص است غالب شود، اشرف موجودات است. اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود، انسان اسفل موجودات گردد. این است که نهایت نقص است و بدایت کمال».

شنوندگان گرامی، خداوند مهربان، ما را انسان خلق فرموده، تا دیباچه‌ی کتاب تکوین باشیم و در دایره‌ی وجود از رتبه‌های مادون گذشته، به بالاترین نقطه‌ی قوس نزول رسیم. اما این قله‌ی بلندی که ما به آن رسیده‌ایم، فقط ما را به سرحدّ قوس صعود رسانده است، یعنی به پایین‌ترین نقطه‌ی سیر کمالیه ما را

رسانده و حرکت ما به سوی کمال و سعادت مطلق ادامه دارد و باید ادامه داشته باشد. مثل آن است که از ته چاهی به تدریج بالا برویم و در هر قدم زحمت بکشیم و آنقدر این زحمت را ادامه دهیم و پا به پا به بالا بیاییم، تا بیرون از چاه به پای کوه بلندی برسیم. باید سعی کنیم که حال که به این مرز کمال رسیده‌ایم، باز قدم اول را برداریم و به سوی قله‌ی کوه رویم و به آن چه شأن مقام انسان است، فایز گردیم و این داستانِ سیر ما پایانی ندارد.